

## اهمیت سیاسی- تاریخی بست

### در قرون نخستین اسلامی (۲)

#### قیام حنین خارجی در بست:

در جمادی الاول ۱۷۲ هجری (اکتبر ۷۷۸ م) عثمان بن عماره بن خزیمه از سوی هارون الرشید به عنوان حاکم وارد سیستان شد و بشر فرقد را که مایه فساد و درگرفتن مالیات بر مردم ستم کرده بود در دروازه پارس بدم تیغ سپرد و بعد پسر خود صدقه را با سپاهی به بست فرستاد و هدایت داد تا به رخج و قلمرو زنبیل بتازد. نیروهای صدقه خود را برای حمله به رخج آماده کردند، مگر بین بست و قندهار با شورشی تحت قیادت یکی از خوارج بنام حنین یا حصین از مردم اوق سیستان روبرو شد. صدقه دوباره به بست برگشت و رخداد را به پدر خود خبر داد. وقتی عثمان از این جریان مطلع شد، عثمان خود بسرکردگی سپاهی از سیستان به حرب حنین حرکت کرد و به پسرش نیز هدایت داد تا از سمت بست بر حنین بتازد، اما هر دو سپاه از شورشیان شکست خوردند و به زنگ عقب نشستند (۱۷۵ هجری).

در ربیع الاول ۱۷۶ تغییراتی در جابجایی حکام سیستان داده شد. داود بن بشر مهلبی به حیث والی و همام بن سلمه به سمت عامل خراج تعیین گردیدند. داود با سپاه بزرگی از خراسان به سیستان وارد شد. چندی بعد داودگروهی از سپاهیان ثابت، غازیان و داوطلبان (مطوعه) گردآورد. بروایت ابن اثیر، حنین پس از شکست عثمان بن عماره به مشرق خراسان، بسوی هرات، بادغیس و پوشنگ حرکت کرد. این ناحیه از دیرباز کنام همدلان خوارج بودند و سننهای گسترده ای در نا آرامیهای اجتماعی، دینی داشتند. والی خراسان، غطریف بن عطای کندی، داود بن یزید را با دوازده هزار سوار برای مقابله با حنین فرستاد. حنین با ششصد مرد از یاران خود برسپاه دولتی تاخت آورد و گروه بیشماری از سپاهیان داود بن یزید را کشت و نیروهای دولتی را بشکست. حنین تا سال ۱۷۷ هجری که در اسفزار کشته شد، دست از مبارزه با والی سیستان نگرفت. و به روایت تاریخ سیستان شب شنبه سیزده روز گذشته از ربیع الاخر سال ۱۷۷ هجری حنین پس از نیردی خونین با حاکم سیستان که از هر دو طرف گروه بسیاری کشته شدند، کشته شد. (۲۷)

پیداست که تاریخ سیستان به فعالیت های حنین در بیرون از سیستان کمتر علاقه نشان داده و بنابراین رویدادهایی را که به مرگ وی می انجامد حذف میکند، اما میتوان دریافت که شورش حنین رویداد بسیار جدی و خطرناک برای زمامداران دولت عباسی بود و از شورش خطرناکتر و دیرپاتر همشهری خود حمزه بن آذرک خیرمیداد.

در سال ۱۷۷ هجری هارون الرشید فضل بن یحیی، نواده خالد بن برمک جداعلی خاندان وزارت پیشه برمکی را به حکومت خراسان و سیستان گماشت و فضل مدت سه سال عهده دار این سمت در خراسان بود. فضل برمکی، برای حکومت سیستان ابتدا یزید بن جریر را گماشت (جمادی الاول ۱۷۸ هجری) و بعد از وی ابراهیم بن جبرئیل فرمانده نگهبانان خود را به آنجا فرستاد (ربیع الاول ۱۷۹ ق). ابراهیم بن جبرئیل همینکه در سیستان استقرار یافت رهسپار بست و فراسوی آن گردید و به نواحی زمینداور، زابلستان و کابل تاخت و هفت میلیون درهم مال غارتی به بغداد فرستاد، و این بدون از چهار میلیون درهمی بود که وی از سیستان گردآورده بود. (۲۸) اما ابراهیم وقتی به سیستان بازگشت با شورش خارجی تازه ای روبرو شد که رهبری آن را مروان بن عمر بر عهده داشت. تاریخ سیستان از نیردی میان غازیان ابراهیم و شورشیان یاد میکند، اما توضیح روشنی درباره نتیجه این نبرد نمیدهد. اما اگر ابراهیم این گروه خاص از خوارج را شکسته باشد، از پویایی آنها چیزی کاسته نشد و دیری نگذشت که تحت رهبری امیر حمزه بن عبدالله آذرک شاری باردیگر سربرآوردند.

#### قیام حرب بن عبیده در بست:

در سال ۱۹۹ هجری (۸۱۵ م) یکی از عیاران در بست سریشورش برداشت و بقول تاریخ سیستان، "باز مردی برخاست به بست و غوغا، بسیار با او، نام وی حرب بن عبیده از خواش سیستان بود." (۲۹) اشعث بن محمد حاکم بست برای سرکوبی او برخاست ولی بدست حرب و مردم بست اسیر و زندانی شد. (۳۰) حرب بن عبیده از این پیروزی جزئی بخود مغرور گشت و اعلام داشت که «من حرب حمزه خارجی را برخاسته ام که این سپاه عرب با او پس نیایند.» (۳۱) عامل عربی سیستان، وقتی از زندانی شدن پسرش بدست عیاران بست آگاه شد فوراً سپاهی برای سرکوبی قیام

کنندگان به بست فرستاد ولی بدون تنبیه این سپاه بازگشت. درین هنگام اوضاع سیستان هم آشفته شد و شخصی بنام «حمدویه» برضد عامل سیستان یعنی محمد بن اشعث طغیان کرد و عامل را از شهر اخراج نمود. (۳۲)

حرب بن عبیده با استفاده از آشفتگی اوضاع سیستان فوراً خود را از بست به سیستان رسانید و پس از نبردی مختصر هر دو دشمن خود یعنی هم حمدویه و هم محمد بن اشعث (پدراشعث زندانی) را مغلوب و از شهر زرنج بیرون راند و «مال و ستور ایشان» را بگرفت. (۳۳) درین سال پس از آنکه زلزله نیز سیستان را تکان داد و مردم را متضرر ساخت، لیث بن فضل ترسل (دوست هارون رشید) از طرف مامون رشید بحکومت سیستان فرستاده شد. (۳۴)

لیث بن فضل ترسل در سال ۱۹۹ هجری که اوضاع سیستان بر اثر اختلافات خوارج و عیاران بحرانی شده میرفت، حاکم قهستان بود و او برادر خود احمد بن فضل را به سیستان فرستاد. مگر حاکم سابق و فراری سیستان محمد بن اشعث با آگاهی از قضیه از حرب بن عبیده زنهار و عفوخواست و بقوای حرب پیوست و در جمله سرهنگان او درآمد و برضد حاکم جدید عربی بجنگ برخاست. (۳۵)

لیث با اطلاع از موضوع با چهار صد سوار از قهستان خود را به سیستان رساند (جمادی الاول ۲۰۰ هـ) ولی چون درین موقع حرب بن عبیده به جنگ خوارج از شهر بیرون رفته بود، لذا شهر بدست لیث بن فضل ترسل افتاد. هنوز حرب از حرب خوارج برنگشته بود که خبر بازگشت امیر حمزه سیستانی از راه مکران به سیستان رسید و لیث از مراجعت حمزه بخاطر دفع حرب بن عبیده خوشحال شده، تنی چند از بزرگان خوارج را به پیشواز حمزه سیستانی فرستاد و ضمن یادداشتی از او در دفع حرب خاشی، کمک خواست. حمزه سیستانی نیز به او وعده کمک داد و از اینکه سبب اذیت و آزار خوارج نشده بود، اظهار ممنونیت کرد. سپس حمزه خود را برای جنگ با هموطنش (حرب خاشی) آماده کرد. درین وقت قوای حرب به سی هزار نفر سوار و پیاده میرسید (۳۶) در نبردی که میان طرفین واقع شد، حمزه «از یاران حرب بن عبیده بیست و اند هزار مرد بکشت». (۳۷) و محمد بن اشعث درین جنگ شکست خورده به شهر پناه آورد، مگر بدست لیث بن ترسل گرفتار و تکه تکه شد.

این اولین برخورد عیاران و خوارج در سیستان بود، و عیاران را روشن ساخت که هنوز خوارج در سیستان پر قدرت اند و به آتش زیر خاکستر میمانند که با رفتن حمزه از سیستان چند روزی خاموش گشته بودند. ازین وقت بعد، لیث برای حفظ خود و آرامش اوضاع راه دیگری در پیش گرفت و آن روش مدارا کردن با عیاران و قوت‌های مخالف بود. بگفته تاریخ سیستان: «و لیث هرچه به سیستان بدست آوردی طعام ساختی و عیاران سیستان را مهمان کردی و خلعت دادی و خوارج نیز بروزگار او به شهر آمدی و رفتی.» (۳۸)

### خشکسالی، انگیزه ای برای قیام مردم:

هیرمند همانگونه که سخاوتمندانه و پر تلاش آب صدها آبریزه را با خود همراه و یکجا کرده به کاسه سیستان و دریاچه هامون می‌ریزد، گاهی چنان می‌خشکد که یکقطره آب به منطقه دلتا نمیرساند و بالتبقیه سراسر جلگه سیستان را دچار قحطی و مرگ و میرمیسازد. سال ۲۲۰ هجری (= ۸۳۵ م) از سالهای تنگ و با ننگ سیستان بود. هیچکس تا آن سال چنین خشکسالی و قحطی را بخاطر نداشت. آب هیرمند از حد بست بکلی خشک شد و قطرئی به سیستان نرسید. تمامی کشت و زراعت مردم، پس از جوانه زدن از خاک، از تشنگی و بی آبی بسوخت رفت. نخلستانهای زرنج و تاکستانهای طاق و باغستانهای زاهدان و زالقان و کرکوی و نیشک و قرنین و غیره از کمبود آب خشکیدند.

در آن سال کودکان سیستانی رنگ انگور را ندیدند و مزه تریوز (هندوانه) و خربوزه را نچشیدند. بست و گرمسیر، هزار اسپ و هزار جفت، درویشان و صفار (کش) در سواحل سفلی هیرمند که منبع ذخیره عمده برای سیستان بشمار میرفت، نیز دچار خشکسالی شده بود و محصولی که از آن نواحی بدست می‌آمد، بدست نیامد. بتدریج پره‌های آسیاهای بادی که بیشتر ایام سال به نیروی باد مداوم سیستان در گردش بودند، همه خوابید و از کار افتاد.

از همان سر سال معلوم بود که نرخ مواد خواربار بلند می‌رود. توانگران پول دوست غله و خواربار را به نرخ بلندتر از سالهای دیگر فروختند، و مالکان مردم دوست، در انبارهای خود را بروی مردم ناتوان و مستمند گشودند، و مقداری غله در راه خدا بذل کردند. کمکم تمام ذخایر و انبارهای غله خالی شده رفت، و هنوز فصل خرمن نرسیده بود که گرسنگی مردم را زیون ساخت.

بدینگونه طولی نکشید که قحط غله در شهر و روستاهای سیستان به بیداد و کشتار پرداخت. مرگ و میر همه جا گیر شد و نه تنها فقرا و بیچارگان بلکه «تجار و بزرگان و خداوندان نعمت نیز بسیار بمرند». (۳۹) قحطی یکسال طول کشید، حاکم سیستان، حسین سیاری جریان قحط غله و مرگ و میر مردم را به خراسان نوشت، چه سیستان در آن عهد تابع خراسان بود و مالیات آن به والی خراسان که در آن وقت عبدالله بن طاهر بود، تعلق می‌گرفت. عبدالله بن طاهر که از حال مردم خبر شد، اجازه داد، سیصد هزار درهم مالیات را که در خزانه زرنج باقی مانده بود و هنوز بخراسان فرستاده نشده بود، بین مردم تقسیم کند. سیاری دو تن از علمای فقه و روحانیون معروف و مورد اعتماد سیستان را که یکی

عثمان بن عفان و (دیگری حسن بن عمرو) نام داشتند، مامور این کار کرد و آنها این پولها را بین مردم تقسیم کردند، ولی این بخشش درمقایسه با تعداد و احتیاج مردم باین ضرب المثل سیستان میمانست که «برگی به مردی» نرسیده باشد. این پریشیدگی و آشفته حالی اقتصادی به اشفتگی اوضاع سیاسی سیستان بسیار کمک کرد، زیرا هر تغییریکه در مبنای اقتصادی جامعه رونما گردد، خواهی نخواهی بر ساختار اجتماعی و روبنائی جامعه اثر میگذارد و پایه دگرگونی‌های سیاسی میگردد. به سخن دیگر، وقتی مردم بر اثر پریشیدگی اقتصادی، پریشان و بینوا شدند، برخی از گرسنگی میمیرند، گروهی ب فکر مهاجرت می افتند و آنهایی که میمانند بدبین و ناراضی و خواهان تحول و طغیان میباشند. آمادگی مردم سیستان برای قیام و طغیان بر ضد اوضاع و احوال، تنها از جهت وجود خوارج یا عوارض خشکسالی نبود، بلکه گرفتن خراج بی حساب همراه با شکنجه و آزار عمال حکومت عباسی که کارد را باستخوان مردم رسانده بود، عاملی بود برای قیام مردم برضد دستگاه حکومت عباسی. از سالها پیش خراجی که مردم سیستان به عمال حکومت می پرداختند، واقعا کمرشکن بود. و روز بروز آنها را دچار فقر و تنگدستی مینمود و اصولاً نمیگذاشت تا ذخیره ئی برای روز مبادا داشته باشند.

ابن خلدون صورت خراجی را در کتاب خود (مقدمه) نقل کرده که متعلق به عصر مامون رشید است و در آن خراج سیستان: ۴ میلیون درهم پول نقد و ۳۰۰ دست پارچه‌های تافته و بیست هزار رطل (۳۰۰۰۰ کیلوگرام) شکر سفید بوده است. (۴۰) یعقوبی خراج سیستان را در عهد مامون رشید ده میلیون درهم قلمداد کرده است. (۴۱) خراج البته در سالهای مختلف فرق میکرد، ولی معمولاً هرگز از رقم متذکره این خلدون کمتر نبوده است. متأسفانه از جهت مالیات، نزول آفات سماوی و ارضی آنقدرها تأثیری نداشته است، یعنی کسی نبوده که بدامردم برسد و خراج سالهای فحطی و خشک را ببخشد یا کم کند. بالاخره هر وقتی می‌بود، مردم می‌بایستی خراج را بپردازند. و از اینجا بود که مردم مثلی داشتند و میگفتند: «مال دیوان تب داره و مرگ ندارد» یعنی ممکن است مالیات دیرتر وصول شود ولی هرگز بخشیده نمی‌شود. بنابراین جور و ستم ماموران و محصلان جمع‌آوری مالیات، بخصوص که مالیات از سالهای قبل باقی مانده می بود حد و حصر نداشت و با توصل به انواع شکنجه‌ها و آزار و اذیت مردم را خاکستر نشین میکردند. این چنین عواملی، باعث میگردید تا مردی از میان مردم برخیزد و فریاد زند: «یک درم دیگر به خلیفه ندهید. چون شما را نگاه نتواند داشت.» (۴۲)

### قیام ابن حضین:

همچنانکه خشکسالی شیره جان مردم را مکیده میرفت، گروه‌ها و دسته‌های مختلف اجتماعی بهم نزدیکتر میشدند، تا آنجایی که برخی از توانگران مردم دوست، در کندوها و ذخایر گداه‌های خود را بر روی مردم گشودند و مقداری خواربار ب مردم ناتوان در راه خدا بذل کردند. در بحبوحه این خشکسالی، مردی از سیستان بنام «ابی ابن حضین» خروج کرد و مردم بسیار از هر دو گروه (ظاهراً خوارج و عیاران) بدور او جمع شدند. حسین بن عبدالله سیاری حاکم سیستان عده ئی از مشایخ و روحانیون و بزرگان شهر (از قبیل: حسن بن عمرو و شارک بن نصر و عثمان بن عفان و یا سر بن عمار خارجی) را به نزد شورشیان فرستاد تا دست از شورش بگیرند، مگر آنها بدین پیام سیاری توجهی نکردند و بالنتیجه سیاری مجبور به لشکرکشی شد و آنها را بزور شمشیر پراکنده ساخت. (۴۳) و بعد هم عده بی از بزرگان سیستان را به عنوان محرک غایبه به خراسان نزد عبدالله بن طاهر فرستاد و او همه را در قلعه هرات زندانی کرد و بدینگونه موقتاً شورش خاموش گشت. (۴۴)

### قیام عبدالله جبلی در بست:

هنوز چاره بی برای گرسنگی مردم سنجیده نشده بود که، مردم بست سر به طغیان برداشتند، رهبری مردم بست را شخصی بنام عبدالله جبلی به عهده داشت. وی که از سرکردگان خوارج آنجا (خوارج به مسلمانان بنیادگرا و افراطی گفته میشد)، بر حاکم بست عبدالله بن محمد معروف به عبدوس که برادر زاده حسین سیاری میشد، یورش برد و پس از نبردی مختصر، حاکم بست را مجبور به فرار جانب سیستان نمود. حاکم سیستان قوایی تحت قومانده امیر شرط سیستان محمد بن سیف طارابی به بست فرستاد و او توانست از طریق صلح موقتاً شورش را خاموش کند. اما طولی نکشید که باز مرد دیگری بنام «محمد بن یزید» شورشیان پراکنده بست را جمع کرد و بر علیه عبدوس که مجدداً به بست رفته بود، قیام کرد. این بار عبدوس (عبدالله) پایداری کرد و قیام کنندگان را بقوت سپاه متفرق ساخت. (۴۵) در همین اوقات سیاری حاکم سیستان نیز وفات کرد (صفر ۲۲۲ هـ) و عبدالله بن طاهر از خراسان، الیاس بن اسد را که قبلاً هم سیستان را دیده بود. برای قلع و قمع خوارج به سیستان فرستاد و او هنگامی رسید که شیرازه اوضاع اقتصادی و مالی سیستان از هم گسیخته بود «و هیچ مال اندر بیت المال نمانده بود. از مردمان شهر مالی بستند.» (۴۶) و سپس به تعقیب خوارج برآمد. خوارج که بعلت قحط و خشکسالی و جنگ های مکرر با حاکمان خراسانی در سیستان ضعیف شده بودند، روی به کرمان نهادند و بدان سو رفتند. (۴۷)

## قیام محمدبن واصل در بست:

پس از الیاس بن اسد، اداره سیستان به نصر بن سیاری (پسر عم حسین سیاری) سپرده شد و نصرپسر خود سیاربن نصر را به بست فرستاد تا از امور آنجا واریسی کند. ولی چون کفایت کافی نداشت، مردم بست برهبری محمد بن واصل بر حاکم جدید شوریدند و وی را پس از برخورد مختصر دستگیر و زندانی ساختند. نصر سیاری چون از قضیه آگاه شد، چند تن از بزرگان و معاریف سیستان را برای شفاعت و رهایی پسر خود و دلجوئی مردم به بست فرستاد. در میان شفاعت گران سیستان، دو نفر نماینده سیاری هم شامل بود که عبارت بودند از محمد بن سیف طارابی امیر شرط سیستان و دیگری با یعقوب راسبی. اینان مردم بست را دلجوئی کردند و بروش ولسی پسر نصر سیاری را با خود به سیستان آوردند. رهبر شورش بست (محمدبن واصل) نیز با ایشان به زرنج رفت و مورد استقبال گرم حاکم سیستان قرار گرفت و مجدداً به بست بازگشت. (۴۸)

چندی بعد از طرف عبدالله بن طاهر، ابراهیم قوسی به حکومت سیستان منصوب شد (۲۲۵ هجری = ۸۳۹ م) او چون به سیستان رسید، پسر خود اسحاق را بحکومت بست فرستاد. ابراهیم با تمام فرقه‌های سیستان روش مسالمت آمیز در پیش گرفت. ولی اسحاق پسر او که تجربه حکومت نداشت، با مردم بست سختگیری میکرد. مردم بست از او شکایت کردند و ابراهیم پسر را باز خواند و بجای او پسر دیگر خود را فرستاد. اما این پسر دوم هم آنقدر بد رفتاری کرد که مردم به پسر اول (اسحاق) راضی شدند و دوباره او را خواستند و او به بست رفت و در آنجا بود تا درگذشت (۲۲۶ هـ = ۸۴۰ م) با مرگ اسحاق و رفتن احمد برادرش بجای او، بست مجدداً طغیان کرد. (۴۹)

## طغیان مجدد مردم بست:

در سال ۲۲۷ هجری (۸۴۱ م) سرمای سخت سیستان را فراگرفت و این سرما بحدی شدید بود که کلیه محصول را دچار آفت ساخت و خصوصاً درختان میوه و تاکستان انگور را بکلی سیاه و خشک کرد و نه تنها به محصولات سردرختی و زیر درختی صدمه رسانید، بلکه مردم را نیز دچار بیماری و مرگ و میر مرض و با ساخت. (۵۰)

این سرما زدگی مخصوصاً در وضع اقتصادی مردم بست بی اندازه موثر افتاد. در آن سال تجارت خشکبار و میوه و محصولات سردرختی و زیردرختی نیز درین شهر از میان رفت و وضع اقتصادی مردم بیش از پیش پریشان شد. در چنین شرایطی ابراهیم، پسر سختگیر خود احمد را بحکومت بست فرستاد، تا مالیات سالهای گذشته را از مردم جمع کند. چون مردم بست از پیش احمد را میشناختند و از او دل خوشی نداشتند، همینکه شروع به جمع آوری مالیات کرد، مردم هم دست به شورش زدند و بر ضد احمد قیام کردند.

## قیام عشان بن نصربستی:

دهه ۲۳۰ هجری از دهه‌های طوفان زای تاریخ سیستان محسوب می‌شود. مدتها بود که هر روز خبرهای نامساعدی از «بست» به زرنج میرسید. ابراهیم فرمانروای سیستان در ابتدا به این خبرها وقعی نمی‌نهاد تا اینکه روزی پیکی تندرو به کاخ ابراهیم آمد و خبر داد که مردم بست قیام کرده و سراسر شهر به طغیان برخاسته است. این قیام را که عیاران بست براه انداخته بودند، مردی بنام «عشان بن نصر» از روستای بولان آن را رهبری میکرد.

حاکم سیستان ابراهیم با اطلاع این خبر دریافت که خاموش کردن این آتش از دست پسر او احمد پوره نیست، لذا سپاهی تحت قومانده یکی از نزدیکترین مردان خود بنام سلیمان بن بشیرحنفی روانه بست کرد تا در دفع شورش عشان، احمد را یاری دهد. سلیمان به بست رسید و پس از نبردی خونین موفق به پراکندن شورشیان شد. دسته‌ای از مردم را که در شورش شرکت داشتند، دستگیر کرد و «عشان» را که بقول صاحب تاریخ سیستان «مردی بزرگ بود و اصل و از سیستان بود»، (۵۱) دستگیر کرده کشت و سر او را به سیستان نزد ابراهیم فرستاد. ابراهیم دستور داد تا «سر عشان را بردار کردند». بدین‌گونه او میخواست رعب و وحشتی را در دل مخالفین افکند و پایان شورش سرکوب شده را اعلام دارد. ولی عیاران سیستان وقتی سرعشان را بر دار دیدند، دست به تظاهرات زدند و سرپیشوای خود را گرفته با احترام تمام آنرا به گور کردند و هیچ کس از محاظان و ماموران امنیتی هم جرأت نکرد جلو هیجان مردم را بگیرد. طولی نکشید که، بست دوباره کانون هیجان و طغیان گشت. این بار مردی بنام «احمد قولی» که یکی از عیاران سرشناس بود، رهبری طغیان را بدوش گرفت و دیری نگذشت که «عیاران و مردان مرد بسیار با اوج جمع شدند چه از بست و چه از سیستان». (۵۲)

و همه بر ضد احمد بن ابراهیم قوسی برخاستند. ابراهیم برای اینکه اوضاع را آرامتر سازد، پسر سختگیر خود احمد را از بست فرا خواند و حاکمی نرمتر بنام «یحیی بن عمرو» که مردی محترم بود به آن صوب فرستاد و «او مردمان را بناخت و بدو آرام گرفتند». (۵۳) ولی دوران این آرامش کوتاه بود، و اصولاً یحیی بن عمرو هم با اینکه حاکم برگزیده ابراهیم بود، نمیتوانست تمام تمایلات و نظرهای ابراهیم را برآورده کند. زیرا ابراهیم میخواست که یحیی کلیه دسته‌های مخالف را از میان ببرد، ولی یحیی میل داشت با مردم مدارا کند.

## باقی دارد